خبر

مظلومیت شهدای فتنه‌های داخلی مستند شد

مستند «ماجرای امروز» به کارگردانی محسن اردستانی‌رستمی با محوریت فتنه‌های داخلی روی شبکه افق رفت. محسن اردستانی، کارگردان «ماجرای امروز» درباره این مستند گفت: «این اثر، یک برنامه تلویزیونی ترکیبی است که از فتنه‌های منافقین و دهه ۶۰ شروع می‌شود و تا به امروز ادامه پیدا می‌کند و مسائل را موردبررسی قرارمی‌دهد. در این مستند مادران و همسران شهدای فتنه ۸۸، آبان ۹۸ و فتنه ۱۴۰۱ و شهدای امنیت و شهدای پاسداران جلوی دوربین قرار گرفته‌اند. چندین سال است که برای شهدا ازجمله شهدای مدافع حرم پاکستانی و افغانستانی در حال ساخت برنامه هستم اما امروز در این بمباران رسانه‌ای علیه ایران در واقع شهدای فتنه داخل کشور از مظلوم‌ترین‌ها هستند.» این کارگردان با بیان اینکه باید یاد و خاطر شهدای مظلوم فتنه‌ها را زنده نگه‌داشت، مطرح کرد: «یک نخ تسبیح بین همه شهداست، در واقع بیشتر شهدای فتنه اخیر از بازماندگان در جنگ سوریه بودند که در این فتنه اخیر به شهادت رسیدند. در کنار هجمه‌های عظیم رسانه‌ای این برنامه تلویزیونی یک چراغ کوچک است اما اگر این مسیر ادامه یابد حال و هوای جامعه تغییر می‌کند.» اردستانی در پایان با بیان اینکه امنیت اتفاقی نیست، خاطرنشان کرد: «محوریت این برنامه همسر و مادران شهدا هستند که نقطه مغفول همه این رشادت‌ها بوده‌اند؛ چرا که در راه آرامش جامعه، عزیز خود را فدا کردند. برای امنیت هر روز در حال تقدیم شهدا هستیم که متأسفانه رسانه نتوانسته است به خوبی این رشادت‌ها را تبیین کند.» مجموعه «ماجرای امروز» هر شب از ساعت ۱۸:۳۰ به‌مدت ۳۰دقیقه از شبکه افق پخش می‌شود. علاوه بر این می‌توانید از پلتفرم‌های نمایش فیلم داخلی، این مستند را تماشا کنید.

خبر

طراحی نمادهای مخصوص در گلزارهای شهدای زنجان

مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان زنجان گفت: «بعد از اتمام ساماندهی گلزارهای روستایی، بهسازی و زیباسازی و طراحی المان در دستور کار قرارمی‌گیرد.» امیرعلی نیک‌بخش با بیان اینکه همه گلزارهای شهدا تا خردادماه سال آینده ساماندهی خواهد شد، اظهار کرد: «فقط برخی گلزارهای روستایی ساماندهی نشده و همه گلزارهای شهدای شهری ساماندهی شده است؛ با ساماندهی گلزار شهدای روستایی باقی‌مانده، صددرصد گلزارهای شهدا ساماندهی خواهد شد.» وی یادآور شد: «در تلاش هستیم تا طراحی‌های ویژه‌ای برای گلزارهای شهدا داشته باشیم تا روحیه و ادبیات دفاع‌مقدس در آن ملموس باشد. اکنون به‌دنبال ایجاد المان‌های مخصوص در گلزارهای شهدا هستیم.» وی در ادامه به پروژه ۲۲۴واحدی مسکن برای فرزندان شهدا اشاره کرد و یادآورشد: «این پروژه در حال ساخت است و در تلاش هستیم تا این پروژه‌ها ظرف مدت ۱۸ تا ۲۰ماه تحویل متقاضیان شود. هم‌اکنون این پروژه‌ها در مرحله فونداسیون بوده و مراحل اخذ تسهیلات این پروژه انجام شده است و هیچ‌گونه مانعی درخصوص ساخت و تکمیل این پروژه وجود ندارد.»

اخبار کوتاه

حضور انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس در نمایشگاه ملی کتاب دفاع‌مقدس

انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس در یازدهمین نمایشگاه ملی کتاب دفاع‌مقدس که در قم برگزار می‌شود، با ارائه تمامی آثار این مرکز حضوری فعال دارد. این انتشارات در نمایشگاه، آثاری ازجمله کتاب‌های مطالعات نظامی مانند اطلس‌ها، شناسنامه یگانی و کتاب‌های نبردی، کتاب‌های روزشمار، کتاب‌های تاریخ شفاهی و کتاب‌های مطالعات غیرنظامی را عرضه کرده است. تازه‌های نشر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس نیز در غرفه این مرکز موجود است و علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به غرفه انتشارات مرکز با تخفیفات ۲۰ تا ۴۰درصدی نسبت به تهیه آثار موردنظر خود اقدام کنند. یازدهمین نمایشگاه ملی کتاب دفاع‌مقدس از ۱۹ تا ۲۷آبان در مجتمع فرهنگی تربیتی امام‌خمینی(ره) جنب گلزار شهدای قم برپا می‌شود و هر روزه از ساعت ۹ تا ۱۲ و از ساعت ۱۶ تا ۲۱ میزبان عموم علاقه‌مندان است.

«خاکریز غزل» ساخته شد

«خاکریز غزل» نام مستندی کوتاه از حضور جمعی از شاعران آیینی در راهیان نور جنوب کشور است. این شاعران در اسفند سال ۱۴۰۰ به‌منظور بازدید از مناطق عملیاتی ۸سال دفاع‌مقدس به خوزستان سفر کردند و در جریان سفر خود از منطقه عملیاتی کربلای ۴ (نهرخین)، منطقه عملیاتی دشت ذوالفقاری، موزه دفاع‌مقدس خرمشهر و دیگر مناطق بازدید کردند. مرحوم غلامرضا سلیمانی ازجمله شاعران آیینی کشور است که در این سفر حضور داشت. او ۲هفته پیش دار فانی را وداع گفت.

شهادت به جرم نوکری ارباب

محمدرسول دوست‌محمدی، از فعالان فرهنگی مشهد به دست اراذل و اوباشی که خیمه‌های عزا را آتش زدند به شهادت رسید

گزارش

مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

عاشق امام‌حسین(ع) بود و خادمش. از وقتی خودش را شناخت در دستگاه ارباب، نوکری می‌کرد. اینکه چه کاری بود، برایش فرقی نمی‌کرد؛ از نصب داربست و جفت‌کردن کفش عزاداران گرفته تا ریختن چای و کار در آشپزخانه. برای محمدرسول تنها چیزی که اهمیت داشت عرض ارادت به محضر اربابش بود؛ آنهم مخلصانه و بی‌ریا. بیشتر سعی می‌کرد به وقت خدمتگزاری خیلی جلوی چشم دیگران نباشد. دوست نداشت به غیر از خدا و امام‌حسین(ع) کسی از چگونه نوکری کردنش خبر داشته باشد. دست آخر هم در همین راه، جان خود را فدا کرد. او شجاعانه و بدون داشتن هیچ سلاحی روبه‌روی اغتشاشگران ایستاد و از حریم اربابش دفاع کرد و نگذاشت خیمه امام‌حسین(ع) را آتش بزنند؛ به همین جرم هم مورد ضرب‌وشتم ناجوانمردان سست‌ایمان قرار گرفت. محمدرسول دوست‌محمدی، یک بسیجی وفادار و از فعالان فرهنگی و اجتماعی بود که در راه دفاع از آرمان‌های دینی‌اش، ۳۰شهریور در مشهد به شهادت رسید. خدیجه میرتقی (مادر شهید) و امید دوست‌محمدی (برادر شهید) خاطرات او را برایمان تعریف می‌کنند.

چقدر جایش خالی است. از وقتی که رسول رفته انگار همه خوشی‌های دنیا را هم با خود برده است. حالا به جای دیدن قامت او و شنیدن صدایش فقط باید با عکسی که روی دیوار نصب شده دلخوش باشد. لحظه تولد او را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کند. آخر اردیبهشت سال ۱۳۶۱ بود که به دنیا آمد. وقتی در آغوشش گرفت و صورت چون قرص ماه نوزادش را غرق در بوسه کرد هیچ‌وقت گمان نمی‌کرد که روزی برسد که پیکر غرق خون او را برایش بیاورند. با اینکه صبور است و بی‌تابی نمی‌کند اما نمی‌توان احساسات مادرانه و بغض فروخورده‌اش را نادیده گرفت. برای او مرور لحظه شهادت رسول دردناک است؛ به‌خصوص که بارها ماجرای چاقوخوردن رسول را از دوست و آشنا شنیده و در ذهن خود مجسم کرده است. حتی فکر کردن به آن هم سخت است. اینکه ناجوانمردی از روی بغض و کینه، چاقو را در قلب پسرت فروکند و او را به جرم گناه نکرده و عشق به امام‌حسین(ع) بکشد، خیلی تلخ است. اما تلخ‌تر سکوت فرزندانش امیرعلی ۱۴ ساله و ریحانه ۶ساله است. وقتی به چهره معصوم آنها نگاه می‌کند گویی زغال گداخته‌ای را روی قلبش می‌گذارند. آتش می‌گیرد از غصه‌ای که راه گلوی بچه‌ها را بسته است. اما چه کند؟ باید صبور باشد و مقاوم. می‌گوید: «رسول من عاشق اهل‌بیت(ع) بود و برای اعتقادات قلبی‌اش هم شهید شد. هیچ‌کس بچه من را مجبور نکرد که با اغتشاشگران روبه‌رو شود. او برای دفاع از دین این کار را کرد. رسول من برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) بارها سوریه رفته بود. مخلص واقعی بود.»

درآمدش را برای ترویج دین هزینه می‌کرد

مادر، دیگر ادامه نمی‌دهد؛ یعنی نمی‌تواند که باقی حرف‌هایی را که روی دلش سنگینی می‌کند، بازگو کند. امید ـ برادر رسول ـ صحبت‌های او را تکمیل می‌کند و به دوره نوجوانی او اشاره می‌کند؛ «خانه ما نزدیک مسجد توفیق احمدآباد مشهد است. از همان بچگی پایمان به مسجد باز شد. خانه دوم ما محسوب می‌شد. رسول از همان ۱۵-۱۴سالگی عضو نیروی بسیج شد. خالصانه برای خدا کار می‌کرد؛ فرقی نمی‌کرد چه کاری باشد. برایش مهم، رضای خدا بود. چند باری هم به سوریه رفت به عنوان مدافع حرم. وقتی هم به مشهد برمی‌گشت پیگیر کار شهدای مدافع حرم می‌شد. خادم افتخاری آنها بود.» برای رسول، ترویج فرهنگ دینی در اولویت بود. کمتر کسی می‌داند که او بخشی از درآمدش را برای این کار هزینه می‌کرد؛ اما امید خبر دارد و می‌گوید: «کار رسول نگهبانی بود. از طریق گروه همیاران پلیس مأمور شده بود. مبلغی از حقوق ماهانه خود را به موکب‌های عفاف می‌داد تا برای ارشاد خانم‌هایی که حجابشان مشکل داشت خرج شود.»

نه امیرعلی و نه ریحانه هیچ‌کدام تمایلی به صحبت‌کردن نشان نمی‌دهند. حق هم دارند؛ ذکر خاطرات پدر، آزارشان می‌دهد. امیرعلی زمانی پدرش را از دست داده که بیشتر از همیشه به او نیاز دارد؛ با این حال باید حالا مرد خانه خودشان شود و این مسئولیت روی شانه‌هایش سنگینی می‌کند.

چاقویی که قلبش را درید

بعد از خانواده دوست‌محمدی، نوبت به دوست رسول می‌رسد که از او بگوید؛ مجتبی معتمدی. خیلی ناراحت رفتن رسول است؛ او شاهد ماجرا بوده و یادآوری آن‌شب آزارش می‌دهد؛ «۳۰شهریور بود؛ ساعت ۱۱ شب. من و رسول جلوی مسجدالرضا بودیم که بچه‌ها خبر آوردند اغتشاشگرها به خیمه‌های امام‌حسین(ع) حمله کرده‌اند و قصد دارند آنها را آتش بزنند؛ درست سر تقاطع آبکوه و کلاهدوز. من و رسول خودمان را سریع به آنجا رساندیم. چند تا از بچه‌ها در خیمه گیر افتاده بودند و کمک می‌خواستند. با کمک بچه‌های دیگر، اغتشاشگرها را تارومار کردیم. آتش را هم خاموش کردیم. چند دقیقه بعد دوباره آشوبگرها به ما حمله کردند. یک نفر که صورتش را پوشانده بود لیدرشان بود؛ چون مرتب توهین می‌کرد و جوان‌ها را به شورش وامی‌داشت.» مرد یاغی خواست به خیمه حمله کند که مجتبی از پشت، او را گرفت اما متوجه چاقویی که در دستش پنهان کرده بود نشد. مرد یاغی با چاقو چند ضربه به دست مجتبی زد. رسول، صحنه را دید و به کمک دوستش آمد. مجتبی را نجات داد اما لیدر آشوبگر بی‌محابا چاقو را در قلب رسول فروکرد. رسول روی زمین افتاد؛ غرق خون. بچه‌های بسیجی از راه رسیدند. آمبولانس خبر کردند تا هر دو مجروح را به بیمارستان برساند اما اغتشاشگرها راه آمبولانس را بسته بودند. ناچار آنها را بر ترک موتور سوار کردند تا به نزدیک‌ترین درمانگاه ببرند. رسول در بین راه شهید شد اما مجتبی نجات یافت. مجتبی می‌گوید: «کاش من جای رسول شهید شده بودم. او خیلی زرنگ بود. زودتر رفت. گناهش چه بود؟ آیا به جز حفظ امنیت شهر و دفاع از ناموس مردم کار دیگری انجام داده بود؟»

مکث

او جهادگر بود

علی کاظمی، رفیق قدیمی رسول است. با هم خاطرات زیادی دارند؛ از روزهایی که با هم در هیئت «حسین‌جان» کار می‌کردند. او به یاد می‌آورد: «من و رسول ۲۵سال با هم دوست بودیم. ۲۵سال یک عمر است. او جهادگر بود. برای رضای خدا هر کاری می‌توانست انجام می‌داد. فرقی نمی‌کرد چه کاری باشد. اگر زلزله‌ای رخ می‌داد جزو نخستین کسانی بود که خود را به آنجا می‌رساند. برای نیازمندان خانه می‌ساخت. در زلزله سرپل‌ذهاب ۲ماهی آنجا بود و خدمت کرد. انگار خستگی برایش معنا نداشت. در هیئت حسین‌جان هم همین‌طور بود. با هم در آشپزخانه کار می‌کردیم. از آشپزی که فارغ می‌شد درست زمانی که همه مشغول سینه‌زنی بودند کفش‌های عزاداران را جفت می‌کرد. گهگاهی هم چای می‌ریخت. نمی‌گذاشت کار روی زمین بماند.»
رسول بیشتر جایی حضور داشت که کمتر به چشم بیاید. خلوت می‌کرد با امام‌حسین(ع). آقا هم برای رفتنش چه سنگ تمام گذاشت. در تشییع پیکرش کمتر مشهدی حضور پیدا نکرد. شهید رسول دوست‌محمدی استخدام هیچ ارگان یا نهاد دولتی نبود؛ حتی بیمه هم نداشت؛ اما تا زمانی که جان در بدنش داشت مخلصانه به مردم و کشورش خدمت کرد.

پای صحبت‌های «ناصر مهرانفر»

جانبازی که بارها صعود به قله‌های بلند دنیا را تجربه کرده است

صعود به کلیمانجارو با پای مصنوعی

گزارش

مهناز عباسیان
روزنامه‌نگار

ناصر مهرانفر، یکی از هزاران جانباز دفاع‌مقدس است. سال‌هاست با کمک پای مصنوعی راه می‌رود؛ اما به‌رغم همه سختی‌ها و مشکلات پیش‌رو خستگی‌ناپذیر است و مقاوم. این اراده آهنی را از دوران جنگ دارد. او بعد از قطع عضو به جای غصه خوردن و انتظار یک آینده مبهم برای خود، به ورزش رو آورده و رشته کوهنوردی را انتخاب کرده است. مهرانفر موفقیت‌های زیادی کسب کرده و علاوه بر صعود به قله‌های آرارات و دماوند توانسته قله کلیمانجارو را هم فتح کند. با این کوهنورد درباره تجربیاتش گفت‌وگو می‌کنیم.

با پای مصنوعی راه می‌رود اگر عصا دستش نباشد نشان نمی‌دهد که جانباز است. مصمم و با اراده به‌نظر می‌آید. شاید برای همین یکی از خبره‌های رشته کوهنوردی به‌شمار می‌آید. بارها به قله دماوند صعود کرده و با اینکه دوره سالمندی را پشت سر می‌گذارد اما هنوز قبراق است و سرحال. می‌گوید که از ۲۷سالگی وارد این حرفه شده؛ یعنی از همان جوانی و روزهای جنگ. ماجرای زندگی‌اش را تعریف می‌کند: «خدمت سربازی من مصادف شده بود با دوران جنگ. ۵۵روز مانده بود که سربازی‌ام تمام شود. اما در عملیات فتح‌المبین بر اثر اصابت گلوله پای چپ خود را از دست دادم. برای من که اهل ورزش بودم و فوتبال بازی می‌کردم این اتفاق خیلی سخت و سنگین بود. دنیا را سیاه می‌دیدم. امیدی نداشتم و کلا مایوس شده بودم.»

صعود به قله دماوند

حس بدی بود ولی باید با آن کنار می‌آمد. اینکه بخواهد باقی عمر خود را عزلت‌نشینی کند منطقی نبود. برای همین سعی کرد با بی‌حوصلگی و یأس خود مبارزه کند. درست در همان روزهایی که با خود کلنجار می‌رفت یکی از دوستانش برای دیدن او آمد. اینکه صحبت‌های او چه تحولی در ناصر جوان ایجاد کرد را از زبان خودش می‌شنویم: «گوشه‌گیر شده بودم تا جایی که با هیچ‌کس حرف نمی‌زدم. تا اینکه یکی از دوستانم آمد و کلی با من حرف زد. شوخی کرد و سربه‌سرم گذاشت. از صحبت‌هایش کلی روحیه گرفتم. به من گفت بلندشو به‌خودت بیا. خلاصه تشویقم کرد با او به کوهنوردی بروم. روز اولی که به توچال رفتیم. احساس کردم خدا چقدر به من نزدیک است. دیگر حس رخوت نداشتم. حالم بهتر شده بود. همان روز دوستم به من گفت سری به خانه کوهنوردان بزنم. آنجا دیدم از من بدتر هم حضور دارد.» او در کلاس‌های آموزشی خانه کوهنوردان شرکت کرد و توانست فنون کوهنوردی را یاد بگیرد. بعد از آن برای صعود به قله دماوند اقدام کرد. تنهایی رفت. هیچ شاهدی برای حرفش نداشت به جز عکسی که از خود گرفته بود. می‌گوید: «بعد از صعود به فدراسیون رفتم گفتم که تنهایی به دماوند صعود کرده‌ام. از من درخواست عکس کردند که حرفم را تأیید کند. عکس را نشان دادم و لوح تقدیر گرفتم.»

زندگی میدان مبارزه است

او در کارنامه کوهنوردی‌اش صعود به قله‌های دماوند، سبلان، سهند، تفتان، هزارمسجد و بازی‌دراز کرمانشاه را دارد. همچنین ازجمله جانبازان کوهنوردی است که توانسته به قله آرارات ترکیه و کلیمانجارو صعود کند. می‌گوید: «زندگی میدان مبارزه است که باید برای بهترشدنش با مشکلات جنگید و دست از تلاش برنداشت. سبک زندگی در جبهه‌ها با الان خیلی فرق کرده است. آنجا همه هم معلم بودند هم شاگرد. از هم یاد می‌گرفتند. برای بهتر بودن از هم سبقت می‌گرفتند. همدیگر را دوست داشتند به‌خاطر دیگری از خواسته خود می‌گذشتند.» مهران‌فر روزهای پرفرازونشیبی را پشت‌سر گذاشته و به قول خودش دنیایی از تجربه است. به روزهای نوجوانی خود برمی‌گردد: «من روزها درس می‌خواندم و عصرها کار می‌کردم. به بچه‌هایم یاد داده‌ام که مقاوم باشند و برای زندگی تلاش کنند. در سن ۳۸سالگی ازدواج کردم و همسر همراه و مهربانی دارم. از بعد از جانباز شدنم بیشتر به خدا نزدیک شدم و همیشه شاکر او هستم.»

عکس: همشهری / امیر رستمی

یادداشت

آزاده سلطانی؛ روزنامه‌نگار

مروری بر کتاب «بچه‌های حاج‌قاسم»
خاطرات سردار حسین معروفی

خاطرات یک رزمنده شهربابکی

در دل ۸سال دوران دفاع‌مقدس آن‌قدر خاطرات تلخ و شیرین نهفته است که هر بار وقتی با کتاب نخوانده‌ای از خاطرات آن ایام مواجه می‌شویم، ابعاد دیگری از حماسه‌آفرینی‌های رزمندگان در آن سال‌ها برای‌مان روشن می‌شود. راویان، همان رزمندگان دیروز جبهه‌ها و یادگاران آن برهه حساس در روزگار امروزمان هستند که با توجه به اهمیت ضرورت انتقال ارزش‌های دوران دفاع‌مقدس به نسل‌های فعلی و آینده، خاطرات خود را بازگو می‌کنند تا در قالب سندی مکتوب از تاریخ شفاهی دوران دفاع‌مقدس برای نسل‌های بعدی به یادگار بماند. یکی از آثار قابل توجه در این زمینه، کتاب «بچه‌های حاج‌قاسم»؛ خاطرات سردار حسین معروفی با خاطره‌نگاری افسر فاضلی شهربابکی است که از سوی نشر فاتحان منتشر شده است.

در این کتاب، شرح دلاوری‌های یکی از فرزندان دلیر این سرزمین روایت شده که تجربه سال‌ها حضور در جبهه‌های جنگ و نیز اسارتگاه‌های دشمن را دارد و حالا راوی صادقی از روزهای پرتلاطم آن دوران است برای آنهایی که دوست دارند درباره آن سال‌های سرنوشت‌ساز بیشتر بدانند. در مقدمه کتاب به نقل قولی از سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی اشاره می‌شود که راوی این کتاب، سردار حسین معروفی را، کم سن و سال‌ترین فرمانده گردان لشکر ۴۱ ثارالله در طول دوران دفاع‌مقدس معرفی می‌کند. شروع کتاب با توضیحات خاطره‌نگار کتاب در مقدمه اثر همراه است که یادآوری می‌کند، راوی خاطرات در سال ۱۳۶۷ و ۴روز پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، در شلمچه در حالی به اسارت نیروهای بعثی درآمد که امکان فرار از معرکه برایش مهیا بود؛ اما مردانه و جانانه تا آخرین لحظه ایستاد، مقاومت کرد و بچه‌های گردانش را که همیشه یار و یاور او بودند، تنها نگذاشت و همراه آنها اسیر شد و مدت ۲۶ماه در زندان‌های رژیم بعثی عراق، به‌دلیل مفقودالاثر بودن (ثبت‌نام نشدن توسط صلیب‌سرخ) و نیز شناسایی شدن توسط بعثی‌ها، سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد اما لحظه‌ای از اعتقادات و آرمان‌های خود دست برنداشت.

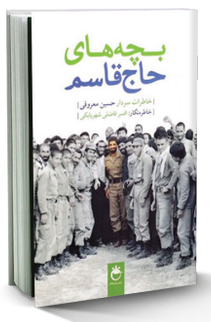

بچه‌های حاج‌قاسم

کتاب «بچه‌های حاج‌قاسم» در ۵بخش تنظیم شده که بخش اول آن با عنوان «سال‌های نخست» در ۲فصل به دوران کودکی و نوجوانی راوی می‌پردازد که مقطع سنی نوجوانی راوی همزمان می‌شود با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و او یادآوری می‌کند: «در دوران راهنمایی بودم که انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام‌خمینی(ره) به پیروزی رسید.»

بخش دوم کتاب با عنوان «سال‌های دفاع‌مقدس» در ۲۰ فصل، سال‌ها حضور راوی در مناطق جنگی را روایت می‌کند و او در این مدت سمت‌های گوناگونی را از یک نیروی رزمنده عادی تا فرماندهی گروهان و گردان در لشکر ۴۱ ثارالله را تجربه می‌کند. این بخش با شروع جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز می‌شود که در این ایام حسین معروفی نوجوان در حال و هوای روزهای دفاع‌مقدس قرار می‌گیرد و به توصیه و سفارش برادرش غلامرضا که بعدها در جبهه شهید می‌شود، حسین نوجوان هم عازم مناطق جنگی می‌شود. حضور طولانی این رزمنده در جبهه‌های مختلف تا روزهای بعد از پذیرش قطعنامه۵۹۸ شورای امنیت هم ادامه پیدا می‌کند که در نهایت منجر به اسیری او به‌دست دشمن می‌شود. در بخش سوم کتاب دوران اسارت راوی بیان و نیز در بخش چهارم، خاطرات همسر حسین معروفی از دوران اسارت همسرش روایت می‌شود. بخش زیادی از کتاب به دوران دفاع‌مقدس و حضور رزمندگان شهربابک در مناطق جنگی اختصاص یافته که اطلاعات دقیق و مستند بسیاری در این زمینه به خوانندگان اثر ارائه می‌شود.

از افراد بسیاری در بخش‌های مختلف کتاب یاد می‌شود که راوی تلاش کرده درباره هریک از این افراد شرح مختصری در قالب زیرنویس ارائه دهد. راوی خاطرات همچنین تلاش کرده زمان و مکان خاطرات خود و همچنین اسامی افراد حاضر در آن وقایع را با دقت و جزئیات بیشتری شرح دهد تا گفته‌هایش علاوه بر بیان شفاهی یک رزمنده، به‌منزله سند مکتوب تاریخی هم برای نسل‌های بعدی به‌یادگار بماند. او در بخشی از کتاب می‌گوید: «اوایل دی ماه سال ۱۳۶۵ بود. کم‌کم داشتیم برای یک عملیات بزرگ آماده می‌شدیم. در این اعزام اکثر بچه‌های شهربابک قدیمی و باسابقه جبهه حضور داشتند. هم کادر گردان قوی بود و هم نیروهای زبده پای کار و باتجربه گرد هم جمع شده بودند. از سد دز در اهواز و جنگل‌های دب حردان رفتیم. جای مناسب و خوبی را انتخاب و بچه‌ها مستقر شدند. در این عملیات، فتاحی فرمانده گردان، علویان جانشین و من معاون بودم. علی‌اصغر پوراحمدی، حسن فاضلی و بهرام امیرحیدری که بچه رابر کرمان بود، هم فرمانده گروهان بودند.»

حضور مؤثر سردار سلیمانی در مناطق جنگی

او در بخش‌های مختلف خاطرات خود به حضور مؤثر سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی به‌عنوان فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله در مناطق جنگی اشاره می‌کند که با تدبیر، افراد و رزمندگان گروهان‌ها و گردان‌ها را در بخش‌های گوناگون لشکر سازماندهی و هدایت می‌کند. سختی‌های دوران اسارت هم با جزئیات بیشتری شرح داده می‌شود تا استقامت آزادگان در آن دوران سخت بیان شود. همچنین خاطرات همسر سردار حسین معروفی موقعیت خانواده‌های رزمندگان و آزادگان در آن دوران سخت را به شکل ملموس روایت می‌کند. در بخش پایانی و پنجم کتاب که به تصاویر اختصاص یافته، ۴سند و ۵۶عکس مرتبط با موضوع خاطرات ضمیمه کتاب شده است.